

عقل، جایگاه و کارکردهای آن در خرافه زدایی و نقد روایات با رویکردهای فرهنگی

فیض اله اکبری دستک^۱

چکیده

همچنان که سنت پس از قرآن کریم، به عنوان دومین و اساسی ترین آبخور فهم اسلام به شمار می رود، عقل نیز پس از این دو از دیگر منابع فهم آموزه های دینی به شمار می رود، به گونه ای که انبوهی از آیات قرآن و احادیث امامان معصوم (ع)؛ در مقام تمجید و ستایش از این موهبت الهی و حجّت باطنی انسان ها برآمده و کسانی را که از جاده ی خرد ورزی خارج می شوند، نکوهش کرده و منزلت آنان را از چهارپایان پست تر قلمداد نموده است. از آنجا که سنت در سیر تاریخی خود با انواع آسیب های جدی به ویژه رهیافت جعل و خرافات گسترده مواجه گردید، تصفیه و پالایش آن از تحریفات و خرافه های راه یافته به مفهوم نقد روایات با استمداد از معیارهای معرفی شده از سوی دانشمندان بسیار ضروری است که در نوشتار حاضر این مهم با اتکاء به معیار عقل، مورد بررسی قرار گرفته است. لذا مفهوم شناسی عقل، تبیین جایگاه معرفتی عقل از نگاه قرآن و حدیث، پیشینه و گستره ی کاربرد عقل در آثار حدیث پژوهان، ضرورت آسیب شناسی حدیث در پرتو عقلانیت و نیز بررسی نمونه هایی از کارکرد معیار عقل در پالایش و نقد روایاتی که به نوعی مشمول رهیافت خرافات در باورهای فرهنگی - اجتماعی مردم بوده اند، از جمله محورهای مورد بحث در مقاله ی پیش رو می باشد.

کلید واژه ها: عقل، کارکردها، خرافه زدایی، نقد احادیث، دانشمندان، قرآن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- مقدمه و طرح مسئله

بدون تردید باید عقل را زبان مشترک تمام انسان‌ها محسوب کرد، به گونه‌ای که به‌رغم برخورداری آدمیان از اختلاف‌های گوناگون فرهنگی و عقیدتی زبان عقل می‌تواند آنان را کنار هم گرد آورد و اگر این زبان نباشد، تفهیم و تفاهم میان آنان امکان‌پذیر نمی‌باشد. لذا اولین ویژگی اساسی که مبنای حیات درونی و بیرونی آدمی است، قدرت تفکر اوست. پیامبران(ع) هم که بهترین بندگان الهی و صادق‌ترین راهنمایان بشریتند، از رهگذر همین زبان عقل با انسان‌های دیگر ارتباط و اختلاط داشتند، زیرا که آنان برای اثبات سفارت خویش از سوی خداوند معجزه ارائه می‌کردند و تشخیص معجزه و تمییز آن از سحر و کهنات و یا خرافات و موهومات دیگر برای شناخت صدق گفتار آنان تنها از طریق عقل میسر است. چرا که ادیان الهی به‌ویژه دین مبین اسلام همواره انسان‌ها را به حق دعوت نموده و از انسان‌ها خواسته‌اند که به مقتضای عقل و فطرت خود واقعیت را بپذیرند و از واقع بینی و حقیقت‌جویی مبتنی بر عقل سلیم روی برنگردانند و به خرافات و اوهام تن ندهند.

بر این اساس، اگر علوم اسلامی را در نگاه کلی به علوم نقلی اعم از تفسیر قرآن، حدیث، فقه و اصول، تاریخ و سیره و علوم عقلی شامل فلسفه، کلام و عرفان تقسیم کنیم، باید اذعان کرد که عقل در تمام شاخه‌های علوم اسلامی یا به‌عنوان منبع و آب‌شخور فهم گزاره‌های دینی، یا به‌عنوان ابزار فهم آموزه‌های دینی، نقش بسیار حساس و اساسی را برعهده دارد. حتی کسانی امثال اشاعره و اهل حدیث در میان اهل سنت یا اخباریان در میان شیعه گرچه با عقل و دلیل عقلانی به مبارزه برخاستند، اما در مقام عمل خود به جایگاه آن صحه گذاشتند. (نصیری، ۴۹۴).

لذا اذعان به پایگاه رفیع و جایگاه بلند عقل به‌اعتبار منبع زلال و غنی دین‌شناخت از منظر عموم دانشمندان دنیای اسلام از آنجا در خور توجه و تمرکز است که جملگی آنان متحد و هم‌نوا به منزلت و مرتبت عقل و براهین عقلی در شمار یکی از منابع و سرچشمه‌های استنباط احکام شریعت و نیز ادله اجتهاد پس از کتاب و سنت اعتراف کرده و بر آن پای فشرده اند، هر چند که در تبیین گستره‌ی جایگاه عقل میان‌شان اختلافاتی نیز وجود دارد. اما این اذعان به منزلت رفیع عقل و نیز آن‌گرایش‌ها و کاربست‌های وثیق و وسیع اصول و مبانی عقلی و برهانی در آثار و نگاه‌های اندیشمندان و متفکران اسلامی بدان معنا نیست که اساساً رهیافت‌های ناصواب و مخرب از احادیث معجول و روایات مخلتق و نیز افسانه‌ها و خرافه‌های سست و موهوم و همچنین قصص و اخبار خیالی و تحمیلی که عموماً برخی از موارد یاد شده نیز در دایره‌ی اسرائیلیات و صلیب‌ات قرار می‌گیرند در مجامع تفسیری، روایی و همچنین تاریخ و سیره‌نگاری فریقین، استقرار و یا ظهور و بروز نداشته باشند؛ بلکه علی‌رغم اجتهادات موشکافانه و ملاحظات ظرافت‌نگارانه‌ی قاطبه‌ی حکما و متألهان اسلامی، هنوز انبوهی از آثار و یا ردپای آثار ساختگی و تحریفی خرافه‌نگاران اعصار گذشته‌ها در کتب و منابع نقلی فریقین برجای مانده که عمدتاً در رویکردهای بینشی، ارزشی و نیز کنشی مسلمانان در دوران حاضر، مورد اعتنا و اعتماد عینی و عملی قرار می‌گیرد. این نوع رویکردهای خرافی و غیرعقلانی موجود در منابع و معارف نقلی را، می‌توان عموماً در موضوعاتی از قبیل: خداشناسی، پیامبرشناسی، مقاتل عاشورایی، کیهان‌شناسی، نژادشناسی زبانی، قومیتی و ملیتی و نظایر آن جستجو نمود.

البته آنچنان که نقش عقل و مسائل برهانی در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی به‌ویژه در فلسفه و کلام و حتی دانش تفسیر، بسیار مورد توجه و مطالعه جدی قرار گرفته است، در حوزه‌های حدیث پژوهی و سیره پژوهی به‌ویژه رویکرد مباحث فقه‌الحدیثی و نقد و پالایش روایات وارده، مورد مذاقه و استمداد قرار نگرفته و یا حداقل با تأخیر و فاصله‌ی زمانی انجام شده است که این امر تا حدود زیادی باعث تسریع و تشدید رهیافت خرافات و افسانه‌های دروغین در منقولات روایی فریقین به‌ویژه در مجامع حدیثی اهل سنت گردیده است.

لذا مقاله حاضر می‌کوشد تا با تبیین پایگاه عقلانیت و خردورزی در گستره‌ی قرآن و حدیث و نیز آراء اندیشه‌وران اسلامی از یکسو، به کارکردهای کم‌نظیر این منبع معرفت دینی در کشف و اصطیاد حقایق محض آموزه‌های اسلامی اشاره نموده و از دیگرسو، با ذکر شواهدی از رهیافت‌های خرافی و وهن‌آلود در منقولات روایی موجود و تأثیرات منفی آن در حوزه عقاید و باورهای فرهنگی دین‌شناخت مسلمانان، بر ضرورت تعامل و توافق هرچه بیشتر منطق عقل و نقل در پاسداشت از حریم معارف اصیل دینی و تصفیه و پالایش روایات اسلامی از گرد و غبار خرافات تأکید ورزد.

۲- معناسازی عقل

عقل در لغت به معنای حبس و منع است. صاحب لسان‌العرب، عقل را به معنای منع و در برابر حماقت گرفته و ریشه‌ی آن را از «عقلت البعیر: دست و پای شتر را بستم» دانسته و گفته عاقل کسی است که نفس خود را حبس کرده و آن را از هواپرستی بازداشته است. (ابن منظور، ۳۲۷/۹) در مجمع‌البحرین عاقل به کسی گفته شده که می‌تواند نفس خویش را کنترل کند و از هوا و هوس بازدارد. (طریحی، ۲۲۴/۳) صاحب‌المفردات نیز اصل عقل را امساک و استمساک معنا کرده و آن را از عقل‌البعیر دانسته، می‌گوید از آنجایی که نیروی عقل، انسان را از کارهای زشت و ناهنجار بازمی‌دارد، واژه‌ی عقل بر آن اطلاق شده است. (راغب اصفهانی، ۳۴۳)

باتوجه به اینکه لفظ عقل از جمله مفاهیمی است که از کثرت استعمال برخوردار است لذا پیرامون معنای اصطلاحی آن در میان صاحب‌نظران نیز فهم یکسان و مشترکی وجود ندارد. بنابراین بررسی دیدگاه دانشمندان در این مورد، در روشن‌تر شدن معنای اصطلاحی عقل، مفید خواهد بود. علامه مجلسی، مفهوم لغوی عقل را تعقل و فهم اشیاء دانسته و بر این باور است که عقل در بیشتر روایات کتاب عقل و جهل [کلینی] به دو معنای ذیل به کار رفته است: یکی قوت ادراک خیر و شر که اصطلاحاً به آن عقل نظری می‌گویند و دیگری ملکه حالت نفسانی و نیروی انتخاب خیر و اجتناب از شر که اصطلاحاً بدان عقل عملی گفته می‌شود و نهایتاً اعتقاد دارند که روایات در معنای دوم (عقل عملی) ظهور بیشتر و آشکارتری دارند. (مجلسی، ۹۹/۱ - ۱۰۱).

ملا مهدی نراقی نیز عقل را به دو بخش: عقل عملی و عقل نظری تقسیم می‌نماید که مسئولیت عقل عملی را در استخدام تمام قوا حتی قوه‌ی عاقله به سوی کار اصلح و نقش عقل نظری را در فهم حقایق موجودات و ادراک خیر و صلاح، معرفی می‌نماید. (نراقی، ۵۷/۱)

غزالی هم به بررسی حقیقت و اقسام عقل پرداخته و ضمن اذعان به وجود اشتراک لفظی در مورد واژه‌ی عقل که به دلیل غفلت دانشمندان از این امر منشأ پیدایش اختلاف آنان در معناسازی این واژه شده، چهار معنا برای لفظ عقل

برمی‌شمارد که معنای دوم آن، همان براهین عقلی است که از آن به عقل نظری نیز یاد می‌شود و مفهوم چهارم آن همان عقل عملی است که انسان را به اختیار خیر و اجتناب شر وامی‌دارد. (غزالی، ۱۵۲/۱-۱۵۷؛ برای آگاهی بیشتر از دیدگاه تفصیلی دانشمندان نک: نصیری، ۵۰۴-۵۱۶).

پس می‌توان گفت که عقل در آدمی دو گونه فعالیت دارد: فعالیت ادراکی و فعالیت عملی که اولی در اندیشه، و دومی در عملکرد انسان پدیدار می‌شود و چون عمل ریشه در تفکر آدمی دارد، پس نمودار بنیادی فعالیت عقل در محتویات ذهن آدمی ظاهر می‌شود. همچنان که علامه طباطبایی نیز عقل را به همین دو معنا به کار برده است. به این صورت که: «عقل نیرویی است که خداوند به طور فطری در درون همه‌ی انسان‌ها قرار داده است، یعنی قوه‌ی ادراک موجودات و تعیین صدق و کذب ادراکات ناشی از آن‌ها و نیروی تشخیص خیر از شر، سود از زیان، و سعادت از شقاوت، و در یک کلام نیروی تمییز حق از باطل. البته در مقابل این عقل، جنون، سفاهت، حماقت و جهل قرار دارد که هر کدام به اعتباری کمبود عقل است.» (طباطبایی، ۳۷۱/۲ و ۲/۱)

۳- منزلت معرفتی عقل از نگاه قرآن و حدیث

با آنکه برخی از اصولیون شیعه حجیت عقل را در صورتی که یقین آور باشد ذاتی دانسته که محتاج سائراده نمی‌باشد (نصیری، ۴۹۴) ولی دانستن آنکه عقل در قرآن و حدیث از چه منزلت و کارکردهایی برخوردار است، به نقش و ضرورت هرچه بیشتر عقلانیت در خرافه زدایی بر محور نقد و پالایش روایات کمک مؤثرتری خواهد نمود این در حالی است که قرآن کریم در مواضع و مواقع متعددی با استفاده از سایر واژه‌های مترادف و یا متناظر عقل همچون: بصیرت، تعقل، تدبر، تفکر و لب، از یکسو منزلت معرفت شناختی عقل را مورد تاکید و تمجید درخوری قرار داده و از سوی دیگر از مردم خواسته تا با استمداد از قوای عقلی درباره‌ی خداوند و نشانه‌های او در آفاق و انفس، ماورالطبیعه، معجزات و منطقی پیامبران (ع)، ارزشها و هنجارهای اخلاقی، قوانین دینی و مدنی، عظمت قرآن همچنین عظمت آفرینش انسان و مراحل و تطورات خلقت وی و نیز درباره‌ی معاد و برانگیخته شدن دوباره انسانها، به تفکر و تعمق پردازند. به گونه‌ای که می‌توان چنین ادعا کرد که حجم آمار آیاتی که آدمیان را به تفکر و خردورزی دعوت کرده است فراتر از سیصد آیه می‌باشد. از همین روی، مجموع آیات قرآنی بر محور عقلانیت و خردگرایی را می‌توان در قالب سه بخش کلی دسته بندی نمود:

▪ دسته‌ای از آیات به ارزش و منزلت عقل و فکر و ضرورت خردگرایی اشاره نموده و آن را زمینه‌ساز پذیرش ارزش‌های الهی (البقره، ۲۶۹)، ابزار پیروی از حق (الزمر، ۱۷-۱۸)، ابزار شناخت آیات الهی (الرعد، ۲)، معیار خودشناسی (البقره، ۴۴) و نیز وسیله شناخت ماهیت دنیا و آخرت (الانعام، ۳۲) معرفی کرده‌اند.

▪ دسته‌ای دیگر از آیات در مقام تمجید از خردمندان و صاحبان فکر برآمده چنین می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ» (العنکبوت، ۴۳) و در جای دیگر آنان را چنین می‌ستاید: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (آل عمران، ۱۹۰-۱۹۱).

■ در دسته سوم از آیات بارها گروه‌های مختلف مردم که عقل خود را به کار نمی‌بندند، مورد نکوهش قرار گرفته‌اند تا جایی که در یکی از تندترین تعابیر، قرآن کسانی را که بر مبنای عقل و خرد عمل نمی‌کنند، بسان چهارپایان و بلکه گمراه‌تر از آن‌ها معرفی کرده است: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الاعراف، ۱۷۹)، «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۴).

بدیهی است که مجموع تمجیدات قرآن از خرد و نیز خردورزان شامل کسانی می‌شود که از عقل و براهین قطعی عقلی، در مسیر معرفت دینی بهره‌جسته باشند چرا که قرآن صراحتاً از کسانی که از عقل ظنی پیروی می‌کنند به شدت نکوهش کرده، همچنان که در آیات دیگر معاندان و کافرانی را که به جای استمداد از عقل و برهان بر تقلید و ظن تکیه می‌کنند نیز مذمت نموده است. (الجاثیه، ۲۴؛ یونس، ۳۶) این در حالی است که قرآن کریم به منابع تعقل و تفکر اشاره نموده و موضوعات فراوانی را برای اندیشیدن در آن پیش روی انسان‌ها قرار می‌دهد. در این میان بخشی از کلام وحی، آیات آفاقی را به‌عنوان منبع خردگرایی و عقلانیت محوری معرفی کرده است. (البقره، ۱۶۴) و بخشی دیگر، آیات انفسی و معرفت‌النفس را راهنمای خردورزی و تعقل‌گرایی قرار داده است. (المؤمن، ۶۷) و دسته‌ای دیگر از آیات، تاریخ و عبرت‌های تاریخی را به‌عنوان منبع عقلانیت و ژرف‌نگری فراروی پیروان خود قرار داده است. (العنکبوت، ۳۵؛ یوسف، ۱۱ و ۱۰۹) و سرانجام دسته‌ای از آیات، خود قرآن را موضوع تفکر و تعقل و تدبر و تفقه برشمرده است. (محمد، ۲۴؛ الزخرف، ۳؛ یوسف، ۳) خلاصه آنکه جستجو در آیاتی که درباره‌ی کارکرد عقل پرداخته، نشان می‌دهد که عقل از نگاه قرآن در آموزه‌های عقیدتی، اخلاقی و عموم آموزه‌های فقهی یعنی در همه‌ی عرصه‌های دینی، دارای کارکرد و کارایی است، هرچند که ممکن است این کارایی به یکسان نباشد. (برای تفصیل نک: نصیری، ۴۹۴-۴۹۹).

مجموعه احادیث ماثوره از پیشوایان معصوم (ع) نیز در تبیین منزلت و کارکرد عقل و خرد در عرصه‌های مختلف دین‌شناخت با قرآن همسو و هم‌صدا هستند. به گونه‌ای که انعکاس حجم قابل توجهی از این دست روایات، در جوامع حدیثی شیعه و تا حدودی در جوامع حدیثی اهل سنت که در مقام ستایش و تمجید از منزلت عقل و نقش بی‌بدیل آن در هندسه معرفت دینی آمده شاهد گویایی بر این مدعا است. در نخستین روایت از کتاب شریف الکافی، طی روایتی از امام باقر (ع) از عقل به‌عنوان برترین آفریده الهی و مدار تکالیف و کيفر و پاداش یاد شده است: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبَلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَأَ أَكْمَلْتُكَ إِلاَّ فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِيَّيْكَ أَمْرٌ وَ إِيَّاكَ أَنْهَى وَ إِيَّاكَ أَعَاقِبُ وَ إِيَّاكَ أَثِيبُ» (کلینی، ۱۰/۱؛ مجلسی، ۹۶/۱)

در روایت دیگری، از عقل به‌عنوان حجت باطنی خداوند یاد شده و بر منزلت رفیع عقل در شناخت حق و باطل به‌صورت روشن تأکید شده است، آنجا که امام کاظم (ع) خطاب به هشام بن حکم می‌فرماید: «يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَكْمَلَ لِلنَّاسِ الْحُجَجَ بِالْعُقُولِ وَ نَصَرَ التَّيْبِينَ بِالْبَيِّنِ وَ دَكَّهُمْ عَلَى رُبُوبِيَّتِهِ بِالْأَدَلَّةِ... يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةٌ ظَاهِرَةٌ وَ حُجَّةٌ بَاطِنَةٌ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَنْمَةُ عَ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ» (کلینی، ۱۳/۱-۱۶) از اینکه در این روایت

از عقل به عنوان حجت باطنی خداوند تعبیر شده، می‌توان برداشت کرد که عقل از درون، بسان وحی می‌تواند به حقایق راه یابد و از آنجا که حقایق تناقض‌بردار نیستند، هرگز میان دستاوردهای وحی و عقل، تناقض و تضاد راه نخواهد یافت. (نصیری، ۵۰۱) هماهنگی و همگرایی میان حجت باطنی و حجت ظاهری خداوند را می‌توان به صورت روشن‌تر و دقیق‌تر در ضمن بیانی بلند از امام علی (ع) در خصوص فلسفه‌ی بعثت پیامبران (ع) جستجو نمود، آنجا که سرفصل مأموریت یکسان همه‌ی پیامبران الهی (ع) را که البته پی‌درپی اعزام می‌شدند، برانگیختن گنجینه‌های ارزشمند عقل و خرد انسان‌ها اعلام می‌دارد: «...فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدِرَةِ...» (سید رضی، خطبه‌ی ۱) و در سخنی دیگر «نعمت عقل» را، برترین نعمت و بهترین موهبت الهی معرفی می‌نماید: «أَفْضَلُ النِّعَمِ الْعَقْلُ» (تمیمی، ۴۲/۳) و «خَيْرُ الْمَوَاهِبِ الْعَقْلُ» (همان، ۳۷۷/۳)

۴- پیشینه و گستره‌ی کاربرد عقل در آثار حدیث پژوهان

همچنان که آیات قرآن و روایات اسلامی بر منزلت و مرتبت دین‌شناختی عقل و نقش آن در مسیر پالایش و خرافه زدایی از ساحت معارف اسلامی تأکید می‌ورزند، باید گفت که عالمان فریقین نیز از عقل یا براهین عقلی به عنوان یکی از اساسی‌ترین معیارهای نقد و پالایش احادیث و روایات یاد کرده و در همین منهج قویم، پای نهادند. از این رو در بیان پیشینه کاربرد عقل و ادله عقلی در حیطه واری و واکاوی متون روایی مکتب حدیثی شیعه می‌توان از خلاقیت و ابتکار عمل شیخ کلینی در گشودن و اختصاص فصل مستقلی تحت عنوان کتاب العقل والجهل در اولین بخش از الکافی خویش و نیز انعکاس احادیث در خور و قابل توجهی در باب نقش و منزلت عقل از لسان معصومین (ع) نام برد که در نوع خود به اعتبار کهن‌ترین و در عین حال مهم‌ترین جامع حدیثی شیعه مسبوق به سابقه نبوده و از حسن ابداعات این شیخ حدیثی شیعه به شمار می‌آید. افزون بر آن پاره‌ای از رویکردهای شیخ صدوق به معیار عقل برای نقد روایات از جمله رد روایات قضا شدن نماز حضرت سلیمان (ع) (صدوق، ۲۰۳/۱) و نیز عنایت و اهتمام ویژه سید مرتضی در یادکرد از معیار عقل در ارزیابی روایات، نظیر نقد روایات رؤیت خداوند با مبانی عقلی (سید مرتضی، ۴۰۹/۱) و همچنین توسل و تمسک شیخ طوسی به معیار عقلانیت و براهین عقلی در نقد و بررسی روایات همچون مردود شمردن روایت نماز خواندن امام علی (ع) بدون طهارت به خاطر مخالفت این روایت با دلیل عقلی دال بر عصمت ائمه (ع) (سید مرتضی همان) را باید به عنوان بخش دیگری از اهتمام شایسته و محققانه‌ی اندیشمندان سلف شیعه در راستای بهره‌گیری از گستره عقل در ترازوی سنجش احادیث برشمرد. گذشته از محدثین متقدم در میان حدیث پژوهان متاخر و نیز معاصر شخصیت‌های دیگری همچون شیخ حر عاملی و آیت اله سبحانی که از دریچه مکانت منطق عقل و استدلال‌ات عقلی به نقد درونی متن روایت پرداخته اند را نباید از نظر دور داشت. (حر عاملی، ۹۱-۹۳) و (سبحانی، ۳۵). درباره سابقه و قلمرو کارکرد معیار عقل در دایره مکتب حدیثی اهل تسنن نیز باید اذعان کرد که گرچه سهم منزلت عقل و براهین عقلی در مذاهب فقهی و نیز مکاتب فکری دین پژوهان اهل سنت در مقایسه با نگاه‌ها و نگاه‌اشته‌های اندیشمندان دین پژوه مکتب شیعه در کشف و استنباط حقایق دینی و بویژه احکام فقهی ضعیف و در برخی حوزه‌ها تا حدودی ناچیز

است ولی این امر به معنای عدم پرداخت آنان نسبت به جایگاه عقل در راستای نقد و ارزیابی احادیث نیست بلکه در این زمینه می توان از حدیث پژوهانی همچون خطیب بغدادی و ابو حامد غزالی یاد کرد که هر یک به فراخور مباحث خویش از براهین عقلی به اعتبار یکی از معیارهای ارزیابی حدیث نگریسته و از آن مدد جسته است. (خطیب بغدادی، ۴۷۲ و غزالی، ۱۱۳). همچنانکه ابن جوزی و ابن حجر عسقلانی نیز از مبانی و ادله عقلی در شمار یکی از معیارهای مهم نقد متن حدیث در پاره ای از روایات جوامع روایی اهل سنت استفاده نموده اند. (ابن جوزی، ۱/ ۱۰۵ و ابن حجر عسقلانی، ۲/ ۸۴۵ و نیز برای تفصیل بیشتر، نک: نصیری، ۵۰۸ - ۵۳۵).

۵- عقلانیت و ضرورت آسیب شناسی احادیث

با توجه به اینکه مفهوم نقد احادیث با پدیده‌ی آسیب‌های حدیثی گره خورده و در حقیقت با تحقق پدیده‌ی آسیب در روایات، نقد و پالایش آن‌ها ضرورت می‌یابد که این امر با توجه به اینکه مهم‌ترین و شاخص‌ترین آسیب و آفت در گستره‌ی دانش حدیث را رهیافت روایات ساختگی و دروغین تشکیل می‌دهد از درجه اهمیت و ضرورت بیشتری برخوردار خواهد بود. هر چند که آسیب‌های حدیثی از نظر نوع کارکرد و منشأ پدید آمدن آن‌ها، به انواع مختلفی قابل تقسیم است، ولی آثار و پیامدهای ویرانگر و جبران‌ناپذیر آسیب‌های عمدی همچون جعل حدیث که در آن کنش عامدانه، آگاهانه و انگیزه‌ی سوء وجود داشته و باعث حذف، جابجایی یا جایگزینی متن جدید در برابر متن اصلی صادر شده از معصوم (ع) شده در برابر آسیب‌های طبیعی نظیر: نقل به معنا و تصحیف و یا آسیب‌های اجتناب‌ناپذیر همانند تقیه به مراتب بیشتر است، چرا که در آسیبی همچون جعل، جاعل حدیث از خیانت خود، آگاهی کامل دارد و با داشتن چنین آگاهی به هدف تخریب و تضعیف دین، دست به جعل و تحریف لفظی می‌زند. (نصیری، ۸۴ - ۸۵).

همچنان که انجام این پدیده (جعل) و راه‌یابی آن به متون دینی و روایی، مورد اتفاق دانشمندان اسلامی بوده و تدوین و تألیف ده‌ها کتاب در معرفی احادیث موضوع و واضعان، شاهی بر این مدعاست. علاوه بر آن، شواهد فراوانی بر این امر وجود دارد که برخی از آن‌ها احتمال جعل و برخی قطعیت آن را می‌رساند. (رفیعی محمدی، ۴۱ - ۴۳) که افزون بر آسیب‌های طبیعی یاد شده، عواملی همچون: منع نگارش رسمی حدیث از سوی خلفا، گسترش فتوحات و فرهنگ بیگانه و نیز تسامح در ادله‌ی سنن را می‌توان به‌عنوان عوامل اصلی گسترش پدیده‌ی وضع ذکر کرد.

همچنان که این عالم معاصر چنین می‌نویسد: «از بزرگ‌ترین عوامل و دلایل پر حجمی حدیث را، باید عنصر جعل حدیث دانست به طوری که یهود و مسیحی و مجوس و پیروان ادیان دیگر امور زیادی از اعتقادات دینی و گفته‌های خودشان را وارد احادیث کرده‌اند و روایات ما از گفته‌های تورات و تفاسیر عالمان آن و برخی منقولات مسیحیت و نیز تعالیم شعوبیه پر شده است.» (امین مصری، ۱۲۹/۲) و حدیث پژوه دیگری چنین نقد می‌کند: «شگفت آن است با آنکه فقیهان، دروغ را در شمار گناهان کبیره دانسته‌اند، اما در برخورد با این گونه روایات دروغین، مسامحه و سهل‌انگاری روا داشته‌اند.» (معروف‌الحسنی، ۲۱۳)

البته عواملی همچون نقش فرمانروایان اموی و عباسی، نقش زنداقه، غلات، کج اندیشان، زراندوزان و دنیاپرستان را به‌عنوان انگیزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و نیز اقتصادی در ساخت و نشر روایات دروغین نباید نادیده انگاشت. (برای تفصیل بیش‌تر نک: مسعودی، ۴۰-۸۵).

۶- بررسی نمونه‌هایی از کارکرد معیار عقل در نقد روایات خرافی

با عنایت به حجم انبوه روایات مجعول که در قلمرو گوناگونی از فرهنگ دینی مردم، اعم از اعتقادی، اخلاقی، فرهنگی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، ساخته شده و گسترش یافته است، تنها به بررسی شواهدی از آسیب‌های حدیثی پرداخته‌ایم که عمدتاً به‌عنوان آسیب‌های اعتقادی- فرهنگی مبتنی بر خرافه‌گرایی شناخته شده و به نوعی با عقاید و باورهای خرافی در میان مردم ظهور و بروز پیدا کرده است که معمولاً با معیار عقلانیت و خردگرایی مورد ارزیابی و کنکاش قرار نمی‌گیرند.

۶-۱- تردید پیامبر اعظم (ص) در نبوت خویش و تأیید نهایی آن توسط ورقة بن نوفل

در برخی از روایات تفسیری در ذیل آیات آغازین سوره علق و نیز سوره‌های مزمل و مدثر چنین آمده که پیامبر اعظم (ص) با دریافت نخستین اشعه‌ی وحی در غار حرا دچار اضطراب‌ها و تردیدهای فراوانی در صحت نزول وحی و فرود آمدن جبرئیل بر وی گردید به گونه‌ای که در نبوتش شک داشت و چنین خیال می‌کرد که اجنه بر وی حلول کرده‌اند و لذا ایشان به لحاظ شباهت این نداها و القائات به اموری از قبیل: کهنات و شاعری و امور مجانین و نیز کراهت از آن‌ها تصمیم گرفت که خودش را به وسیله پرت کردن از کوه از بین ببرد، ولی خدیجه وی را به عموزاده خود ورقة بن نوفل که فردی نصرانی بود، معرفی کرده و ورقة نیز پس از استماع شنیده‌ها و دریافت‌های محمد (ص) ضمن دعوت وی به آرامش و پرهیز از دل‌نگرانی‌های بی‌مورد، به آن حضرت بشارت پیامبری داده و حقیقت آن را تأیید می‌کند و چنین می‌گوید: «هذا الناموس الذی نزل الله علی موسی یالیتنی فیها جدعا لیتنی اکون جباً اذ یخرجک قومک فقال له رسول الله أو مخرجی هم قال: نعم، لم یأت رجل بمثل ما جئت به الا عودی و آن یدرکنی یومک انصرک نصرأ مؤزرأ ثم لم ینب ورقة ان توفی و فترالوحی» (بخاری، ۳۶/۱؛ ۱۸۶/۴؛ ۲۱۱/۶؛ ۳۰۳/۹؛ مسلم، ۷۷/۱؛ ابن سعد، ۱۲۹/۱-۱۳۰؛ طبری، ۱۱۴۱/۳؛ طبرسی، ۵۱۴/۱۰).

پیدا است که برای اثبات عصمت پیامبران (ع) می‌توان از قرآن و دلیل عقل کمک گرفت. عصمت پیامبران (ع) به‌طور عام و عصمت پیامبر اکرم (ص) به‌طور خاص، از آیات متعددی از قرآن قابل اثبات است، به گونه‌ای که در سایه‌ی این دست از آیات، تمام روایاتی که به نوعی عصمت آنان را مخدوش می‌سازند قابل نقداند، تا جایی که قرآن از زبان ابلیس تصریح می‌کند که او همه‌ی بندگان خداوند را اغواء می‌کند اما قادر به اغوای بندگان مخلص نیست: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» (ص، ۸۲-۸۳).

از سوی دیگر، قرآن کریم از پیامبر اکرم (ص) به‌عنوان الگوی حسنه یاد کرده که سزاوار است مؤمنان تمام اندیشه‌ها و رفتارهای خود را با آن حضرت هماهنگ سازند: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (الاحزاب، ۲۱).

در نقد این داستان خرافی باید گفت که: عقلاً چگونه ممکن است که خود پیامبر(ص) در موقع نزول وحی از رسالت و نبوت خویش مطلع نباشد، در صورتی که سال‌ها قبل کاهنان و رهبانان از رسالت وی مطلع بودند. آیا ممکن است خداوند کسی را به نبوت مبعوث گرداند در حالی که وی از این مأموریت خطیر آسمانی‌اش مطلع و باخبر نباشد و فرق میان وحی الهی با الهام شیطانی را نداند، در صورتی که حضرت عیسی(ع) در میان گهواره از نبوتش صراحتاً سخن می‌راند: «... أَتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم، ۳۰) می‌گوید و چون در اولین مرحله به حضرت موسی(ع) وحی می‌گردد و به مقام نبوت برگزیده می‌شود «وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (طه، ۱۳) مسئله برایش روشن و مکشوف می‌گردد و برای انجام مأموریت خویش آماده شده و «... رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» (طه، ۲۵ - ۲۶) می‌گوید.

از سوی دیگر، عقل این حجّت باطنی و موهبت اعظم الهی، چنین حکم نخواهد کرد که این چه نبوتی است که به پیامبر اکرم(ص) داده شده که او بر وجود خویش خائف است و این چه رسالتی است که با گفتار همسرش و یک مرد مسیحی تثبیت شده و تزلزل و ناراحتی او برطرف می‌گردد. آری در این صورت عقل باید اذعان کند که یک چنین زن و یک چنین مرد مسیحی به مقام نبوت لایق‌تر و سزاوارتر از خود رسول خدا(ص) بودند و طبق مضمون این حدیث، خدیجه و ورقه در پذیرفتن اسلام از خود پیامبر(ص) مقدم می‌باشند. (نجمی، ۲۳۰).

لذا با توجه به طول سوء پیشینه تاریخی یهود در تولید و نشر اسرائیلیات و صلیبیات که اتفاقاً رد پای آنان به موازات دست‌های آشکار و پنهان صهیونیسم یهودی در این روایات برساخته مشهود است، باید اذعان کرد که یهود از رهگذر جعل این روایات، از یکسو در صدد فروکاستن از مقام بلند رسول اکرم(ص) به عنوان اشرف الانبیاء و مشوه ساختن چهره‌ی اسلام به عنوان کامل‌ترین آیین توحیدی و نیز امت اسلام به عنوان امت وسط و میانه‌رو بوده و از سوی دیگر، در مقام اثبات نظریه اقتباسی بودن قرآن از عهدین و نیز تقویت و تثبیت خوی انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی خویش بر سایر کیش‌های آسمانی بوده‌اند.

۶-۲- مذمت اقوام و نژادها

به نظر می‌رسد از جمله عوامل ایجاد آسیب و انحراف در منظومه باورهای اعتقادی و نیز فرهنگی - اجتماعی مردم که به نوعی باعث بروز و ظهور پاره‌ای از انگاره‌ها و یا نگرش‌های ناصواب و بعضاً خرافی در اذهان و رفتار عده‌ای از انسانها و گاهی حتی در میان خواص شده است ناشی از انعکاس و رهیافت برخی از اخبار و روایات موجود در جوامع معتبر حدیثی فریقین می‌باشد، که از رهگذر آن برخی از اقوام و نژادها شامل: نژاد سیاه، نژاد خزر، نژاد هند، نژاد ترک، نژاد گُرد و نیز نژاد خوزبه شدت نکوهش شده است متعلق این نکوهش‌ها که مبتنی بر نهی از انجام هر گونه معامله، اختلاط و یا ازدواج با اقوام و نژادها می‌باشد به گونه‌ای است که صراحتاً از یکسو تقبیح و تبعیض رنگ پوست و یا اقوام و ملیت شمار فراوانی از ابنای بشری را فراهم آورده که جملگی آفریده یک خداوند و از سوی دیگر محمل و دستاویزی برای رهیافت عقاید خرافی و نیز تضعیف و تحریف جهان بینی توحیدی گردیده است. بخشی از روایات وارده از این قرارند: ● نکوهش از مطلق سیاهان و یا گروهی از آنان به عنوان سیاهان سودان به علت شکمبارگی و شهوترانی و همچنین نهی از ازدواج و برقراری روابط خانوادگی با زنج به معنی زنگباریان یا زنگیان که گروهی از

سیاهان هستند به علت زشت رویی، آنان در قالب دو روایت ذیل وارد شده است:

از رسول خدا(ص) روایت شده که فرمود: «دعونی من السودان انما الاسود لبطنه و فرجه» (طبرانی، ۱۵۴/۱۱) و از امام صادق(ع) روایت شده که امیرالمؤمنین چنین نهی فرمود: «قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ اِيَّاكُمْ وَ نِكَاحَ الزَّوْجِ فَإِنَّهُ خُلِقَ مُشَوَّهًا» (جوهری، ۲۲۳۸/۶)

● نکوهش از ازدواج با نژاد خزر به جهت عدم پابندی به نظام خانواده نیز در ضمن روایتی از امام صادق(ع) وارد شده که فرمود: «لا تناكحوا الزنج و الخزر فان لهم أرحاماً تدلّ على غير الوفاء» (شیخ طوسی، ۴۰۶/۷؛ کلینی، ۳۵۳/۵).

واژه خزر نیز از مفاهیم متعددی برخوردار است که برخی آن را، نژادی خاص دانسته‌اند که دارای چشمانی کوچک و تنگ هستند که به بادام چشمان معروفند. (طریحی، ۶۴۰/۱) که در این صورت احتمال اشاره به نژاد زرد آسیایی و آسیای جنوب شرقی که دارای چشمانی بادامی، تنگ و کوچک هستند قوت می‌یابد. عده‌ای نیز خزر را، به معنای کسی می‌دانند که به‌طور مادرزادی دچار خوری و تنگی چشم است و یا کسی است که دارای انحراف در یکی از چشمان خود است. (فراهیدی، ۲۰۶/۴؛ ابن منظور، ۲۳۶/۴)

● مذمت ونهی از ازدواج با هندیان-اهالی سند و اهالی قندهار به سبب فقدان نجابت در آنان طی روایتی از امام صادق(ع) بدین گونه وارد شده که فرمود: «لا تناكحوا... والهند والسند والقندليس فيهم نجيب يعنى القندهار» (کلینی، ۳۵۳/۵).

● رها کردن و عدم ارتباط با قوم ترک در سیاق امر از لسان پیامبر اکرم(ص) آورده اند که فرمود: «اتركوا الترك ما تركوكم» (طبرانی، المعجم الاوسط، ۷/۶). شایان ذکر است که بر خلاف روایات پیشین که در آنها نوعاً به فلسفه مذمت ونهی از مراد اشاره شده بود در این خبر هیچ سخنی از چرایی عدم رابطه با نژاد ترک نشده است.

● از اختلاط با نژاد کُرد نیز نکوهش و از ازدواج با آنان نهی شده است چرا که در ضمن اخبار رسیده از امام ششم(ع) کردها از جنس اجنه معرفی شده که در عین حال پرده از چهره شان فرو افکنده شده است: «و لاتنكحوا من الأكراد احداً فانهم جنسٌ من الجن كشف عنهم الغطاء» (کلینی، ۲۵۳/۵).

● از نژاد خوزبه طور عام و از اهالی اهواز به طور خاص نکوهش شده است به گونه‌ای که در برخی از روایات رسیده از اصل سکونت گزیدن در منطقه خوزستان و همچنین از ازدواج با نژاد خوزستان نهی شده است. و در برخی دیگر از هر گونه معامله اقتصادی و روابط تجاری با آنان به شدت نهی شده است:

در روایت امام باقر(ع) از جدش پیامبر(ص) چنین آمده: «لَأْتَسَاكِنُوا الْخُوزَ وَ لَأَتَزَوَّجُوا إِلَيْهِمْ فَإِنَّ لَهُمْ عِرْقًا يَدْعُوهُمْ إِلَى غَيْرِ الْوَفَاءِ» (صدوق، علل الشرایع، ۳۹۳/۲؛ حرعاملی، ۱۳۲/۵) و از جمله توصیه‌های امام صادق(ع) به والی اهواز را در خصوص پرهیز شدید از خوزستانی‌ها معرفی می‌کنند آنجا که امام(ع) در ضمن رساله خویش به نقل از پدر بزرگوارش و او نیز از امیر مومنان چنین می‌فرماید: «وَ أَحْذَرُ مَا لَخُوزِ الْأَهْوَاذِ - فَإِنَّ أَبِي أَخْبَرَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ - إِنَّ الْإِيْمَانَ لَا يَثْبُتُ فِي قَلْبِ يَهُودِيٍّ وَ لَا خُوزِيٍّ أَبَدًا» (حرعاملی، ۲۰۸/۱۷؛ مجلسی، ۳۶۱/۷۲) این نهی و نکوهش به حدی شدید است که در آن قلب خوزستانی از جهت عدم ثبات ایمان در آن به قلب یهودی تشبیه و تنظیر شده است.

در بررسی و تحلیل نوع مواجهات محدثین مسلمان با این دست از روایات وارده باید اعتراف نمود که مجموع تلقیات و ارزیابی هایی که حدیث پژوهان فریقین نسبت به احادیث نکوهش نژادها و ملیت‌ها ارائه کرده‌اند، نه تنها یکسان و یکصدا نبوده است بلکه شمار زیادی از آنان بدون آنکه عکس العمل خاصی در برابر این قسم از اخبار داشته باشند به نوعی از روی تسامح و تساهل از کنار آنها عبور کردند و تنها عده اندکی از علما به اظهار نظر در این باره پرداختند که خلاصه آراء آنان را می‌توان در سه رویکرد عمده ذیل به دست آورد:

▪ دیدگاه اول: طرفداران این دیدگاه نکوهش‌های مزبور را بر قضایای حقیقه حمل نموده و ضمن اذعان به وجود پاره‌ای از اشکالات موجود در سلسله اسناد، مدلول آنها را صحیح دانسته و بر این باورند که ذم ملیت‌ها و نژادهای وارده، همواره در حق آنان جاری است. لذا بر اساس متن صریح روایات، معامله، اختلاط و ازدواج با آنان دارای کراهت است. این رویکرد عمدتاً از مباحث فقهی و فتاوی‌ای عموم فقیهان گذشته و حال به دست می‌آید. (نصیری، ۴۵۸)

▪ دیدگاه دوم: صاحبان این رویکرد نکوهش‌های نژادی و ملیتی را متوجه قضایای خارجی دانسته‌اند نه حقیقه؛ بدین سان که با ملاحظه قرائن صدور حدیث و نیز کشف اسباب ورود آن چنین بدست می‌آید که مذمت‌های وارده به حقیقت نژادی و قومیتی آنها در همه‌ی زمان‌ها بر نمی‌گردد، بلکه مقصود این نکوهش اقوام و نژادهای حاضر در دوران صدور این روایات بوده است. به گونه‌ای که برخی از طرفداران این نگرش روایات ناظر به ذم شدید اقوام کرد را چنین تحلیل می‌کنند که شمار فراوانی از اکراد در بازه زمانی صدور روایات در کیش مسلمانی نبوده‌اند و یا اگر آیین اسلام اختیار کرده بوده‌اند به انجام تکالیف دینی آن التزامی نداشته‌اند همچنانکه اعراب بادیه نشین عصر رسالت و نزول قرآن نیز چندان تقیدی به شریعت نداشته‌اند. (انصاری، ۴/۴۲۳).

▪ دیدگاه سوم: گروهی دیگر از حدیث پژوهان این دست از روایات را مجعول و ساخته و پرداخته دروغ پردازان می‌دانند که از رهگذر تعصبات قومی و قبیله‌ای صادر شده که گاهی در مقام مدح و ستایش قبایل و گروه‌های خویش، و گاهی در مذمت و سرزنش سایر اقوام و نژادها چنین رویکرد خرافی داشته‌اند. در همین راستا یکی از محققین طرفدار این دیدگاه ضمن اذعان و تأکید بر شیوع و فزونی روایات کذب بر ضد اقوام و نژادها به نام رسول خدا (ص) بویژه روایاتی که از رهگذر دروغ و تعصب در مذمت اهل خوزستان ساخته و به ساحت مقدس اهل بیت (ع) نسبت داده شده بر این باور است که نظریه کافر شمردن اقوام و نژادها و نیز اهانت به آنان چیزی جز اندیشه برخاسته از یهود نیست که با اعلام موضع صریح قرآن مبنی بر طبیعی بودن گونه‌گونی و تکثر شعوب و قبائل و انتساب این پدیده به ذات اقدس پروردگارا یکسو و نیز با نص صریح قرآن در ارزش گذاری انسانها با شاخص تقوا از سوی دیگر در تعرض آشکار است. (طائی، ۳۷۷/۱)

در جمع‌بندی مطالب پیش گفته شده باید گفت که: روایات نکوهش ملیت‌ها و نژادها با مبانی دینی که برگرفته از آیات و روایات بوده و با عقل نیز سازگار است منافات دارد، چرا که بر اساس تعالیم بلند تربیتی - اخلاقی مکتب اسلام تفاوت انسان‌ها به رنگ، زبان، نژاد و ملیت‌ها به نوعی در راستای مصلحت زندگی اجتماعی و برای باز شناخت ملیت‌ها و اقوام از یکدیگر بوده که آن نیز خود از حکمت بالغه و قدرت مطلقه الهی حکایت دارد، همچنان که در صریح کلام

وحی، این اختلاف زبانها و کوناگونی رنگ و نژاد انسانها در کنار سایر آیات و اسرار نظام آفرینش به عنوان یکی از مظاهر و نشانه‌های خداوند وانگیزه ای برای تعقل و خردورزی آدمیان معرفی شده است: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافُ السنتكم وَاَلوانكم اِن في ذلك لاياتٍ للعالمين» (الروم، ۲۲) و در سوره‌ای دیگر، تفاوت قوم‌ها و ملیت‌ها به خداوند نسبت داده شده و دلیل آن نقش این تفاوت‌ها در شناخت متقابل مردم دانسته شده است: «يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

بدین سبب در جهان بینی توحیدی اسلام هر گونه تفاخرو یا تفاضل انسانها در سایه مقایسه و تمسک به این عوامل و عوارض طبیعی موجود در نظام هستی مردود اعلام شده و تنها بملاک و معیار داوری و ارزش گذاری میان آحاد بشر برخوردار آنان از تقوای هر چه بیشتر معرفی شده است، لذا وجود اشخاصی همچون بلال به عنوان یک سیاه‌پوست و سلمان به عنوان یک ایرانی در کنار پیامبر(ص) که بواسطه ایمان و تقوای بی نظیر منزلت و شخصیت ممتازی در میان صحابه پیدا کردند، حکایت از آن دارد که پیامبر اعظم(ص) اساساً در سیره عملی خود همسو با منطق قرآن، هیچ نقصی را برای رنگ سیاه یا نژاد غیر عرب نمی‌شناخت، چنان که برای رنگ سفید یا عرب هیچ مزیتی قائل نبود: «لأفضل لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي ولا لأحمر على أسود ولا لأسود على أحمر إلكا بالتقوى» (ابن حنبل، ۴۱۱/۵) با چنین نگاهی به انسان‌ها و امت‌ها، حتی اگر در روایتی پاره‌ای از جمعیت‌ها، ملیت‌ها و نژادها صرفاً به خاطر اینکه از فلان نژاد یا قومیت هستند نکوهش شده باشد، باید مردود شناخته شوند. (نصیری، ۴۴۷ و ۴۴۹ - ۴۶۲).

افزون بر مردود بودن و مجعول بودن روایات ناظر به مذمت نژادها و ملیت‌ها از منظر معیار مبانی دینی و ضرورت دین و مذهب، از جایگاه معیار عقل و خرد نیز جعلی و موهوم بودن روایات پیش ساخته قابل اثبات و تأیید می‌باشد، چرا که عقلانیت دین‌شناخت، چگونه می‌تواند صرفاً به بهانه ورود تعداد اندکی از روایات و گزارش‌های مبتنی بر مذمت و تبعیض نژادی اقوامی، به قصاص قبل از جنایت انسان‌ها و نسل‌هایی حکم نماید که هیچ اختیار و نقشی در تعیین نژاد و قومیت خود نداشته و صرفاً به خاطر انتساب بدون اراده و اختیار خویش به نژاد و یا منطقه جغرافیایی خاص، مشمول چنین تقییح و نیز محرومیت از روابط اجتماعی، اقتصادی و حتی خانوادگی شده است. آیا عقلاً و اساساً چنین تلقی و دریافت خرافی از آموزه‌های ناب اسلامی، باعث سوق و گرایش و حتی اثبات جبرگرایی اجتماعی نخواهد بود؟ به عنوان نمونه اگر خزر به معنای بادام چشمان باشد، پیداست که مفهوم آن دم و زشت دانستن گروهی انبوه از مردم جهان است که شمار آنان با احتساب یک میلیارد و نیم جمعیت چین، از مرز دومیلیارد نفر هم می‌گذرد که عقلاً چنین امری پذیرفته نیست.

علاوه بر مردود و ساختگی بودن این دست از روایات با معیار مبانی دینی و همچنین معیار عقلانی، باید گفت که این روایات از نگاه معیار تاریخی نیز قابل خدشه می‌باشد، چرا که همواره در طول تاریخ و با مطالعه سیر تکوین قبایل و نیز ملل و نحل گوناگون، اوج گیری عصبیت‌ها و تعصبات منطقه‌ای، زبانی و نژادی در میان اعراب جاهلی و پس از آن مشاهده می‌شود، به گونه‌ای که روایات جعلی و خرافی در این زمینه گاه در مقام مدح و ستایش قبایل و اقوام است و گاهی در مذمت و سرزنش اقوام. همچنان که علامه عسکری، سیف بن عمرو تمیمی را در دو کتاب نگاشته‌اش به

نام‌های «الفتوح» و «الجمل» قهرمان این میدان دانسته و می‌نویسد: «سیف برای ارائه برتری مقام قبیله‌ی خود عده‌ای چشم‌گیر را به‌عنوان صحابه رسول خدا(ص) خلق کرده که همه‌ی آن‌ها از قبیله‌ی تمیم برخاسته و مقام و منزلتی خاص و درخور تقدس و نیز سبقتی در پذیرش اسلام دارند.» (عسکری، ۸۰/۱ - ۸۵).

لازم به ذکر است که از این دست تحریفات و خرافه‌پردازی‌ها با محوریت نکوهش و یا ستایش نژادها و قومیت‌ها در راستای تفرقه‌انگیزی و جنگ‌افروزی‌های قبیله‌گرای و نژادی در سده‌های اخیر از سوی استعمار انگلیس نیز در کشور خودمان ایران رخ داده که پیامدهای آن همچنان پابرجاست.

۶-۳- نحوست ماه صفر

با وجود آنکه هیچ‌گونه حدیث و روایتی در جوامع روایی فریقین مبنی بر نحوست ماه صفر یافت نشده است، ولی همواره با فرارسیدن ماه صفر، انگاره‌ی شوم بودن این ماه به‌طور تقریبی در میان عموم مردم و حتی برخی از خواص نیز تجدید و تقویت می‌گردد. چرا که آنان، ریشه و علت این نحس بودن را در وقوع حوادث تلخ و خُزن برانگیزی همچون: رحلت جانسوز پیامبر اکرم(ص)، شهادت مظلومانه امام حسن مجتبی(ع) و نیز شهادت غریبانه‌ی امام رضا(ع) می‌دانند که هر سه حادثه تأسف برانگیز در این ماه و البته با فاصله‌ی بسیار اندک و در دهه‌ی سوم این ماه واقع شده‌اند که در کنار این حوادث بسیار نزدیک، نباید اربعین حسینی(ع) را هم فراموش کرد.

البته عده‌ای دیگر فلسفه نحوست ماه صفر را به بیان خود پیامبر اکرم(ص) نسبت می‌دهند که آن حضرت فرموده‌اند: «هر کس به من خبر پایان یافتن ماه صفر را اعلام کند، بهشت بر او واجب می‌شود.» دسته‌ی اخیر و سایر مردمی که در ضمن استناد به حدیث یاد شده بر شوم بودن ماه صفر باور دارند، در مقام عمل به درخواست پیغمبر(ص) لیک گفته و هر ساله در آخرین شب از ماه صفر در کنار تعداد هفت مسجد حضور یافته و درب آن مساجد را دق‌الباب کرده و خبر اتمام ماه صفر را به محضر پیامبر(ص) اعلام می‌کنند. عده‌ای دیگر، همین عمل را با روشن کردن شمع انجام می‌دهند و در اصطلاح به مناسبت پایان یافتن ماه صفر از حضرت زهرا(س) مژدگانی دریافت می‌کنند.

ولی باید گفت که مطالب فوق از چند جهت قابل بررسی و نقد می‌باشند:

- اولاً: در پاسخ نقضی به کسانی که وقوع حوادث سه‌گانه رحلت پیامبر اکرم(ص) و شهادت امام حسن(ع) و امام رضا(ع) را باعث سنگینی و شوم بودن ماه صفر قلمداد می‌کنند باید گفت: اگر چنین مدعای آنان درست باشد پس به طریق اولی، این نحوست در حق ماه محرم باید سزاوارتر باشد تا ماه صفر، چرا که مطابق بیان امام باقر(ع) در زیارت عاشورا بزرگ‌ترین و دردناک‌ترین مصیبت عالم در اسلام و نیز آسمان‌ها و زمین از شهادت امام حسین(ع) در ماه محرم اتفاق افتاده است: «...مُصِيبَةٌ مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيئَتَهَا فِي الْإِسْلَامِ - وَفِي جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (قمی، ۷۵۳) و سیدالشهدا(ع) که ثارالله است به همراه هفتاد و دو تن از بهترین فرزندان اسلام در همین ماه محرم مظلومانه شهید و قطعه شده و سرهایشان به سر نیزه رفته و علاوه بر آن حرم آل‌الله در این ماه به اسارت برده می‌شوند و لذا از لحاظ عظمت مصیبت و فاجعه، هیچ ماهی به حزن و ماتم ماه محرم نمی‌رسد.

- ثانیاً: بر فرض اینکه روایت منقول از پیامبر اکرم (ص) با همین تعبیر و بدون هیچ کم و کاستی صادر شده باشد، باید گفت که: آیا عقلاً و اساساً امکان دارد که پیامبر (ص) از تقویم دقیق سال و ماه و روز بی اطلاع بوده و بخواهند شروع و خاتمه‌ی هر ماه را از صحابه و اطرافیان طلب کنند. آیا چنین دریافتی باعث تردید در مقام عصمت آن حضرت از خطا و نسیان نخواهد شد؟ چگونه می‌توان به هدایت‌های جهانی پیامبری اعتقاد داشت که در بدیهی‌ترین مسائل زندگی روزمره‌ی خویش همچون آغاز و انجام ماه نیازمند استعلام از دیگران باشد.

- ثالثاً: بر فرض تسلیم در برابر صدر جمله‌ی (شرط) ایشان، باید گفت که: جواب شرط نیز هیچ مبنای عقلی و شرعی ندارد، چرا که کدام شریعت و عقلانیتی می‌پذیرد که مسلمان مؤمنی سال‌ها در اثر رعایت تقوای الهی و نیز اوامر و نواهی خداوند به جنه‌المأوی راه یابد و در مقابل، این شخصی که تنها و صرفاً با دادن این پاسخ ساده و بی‌هزینه مبنی بر اتمام ماه صفر نیز وارد بهشت شود، خواه آنکه از اهل اطاعت بوده باشد و یا اهل معصیت! و آیا اساساً با این دیدگاه می‌توان ادعا کرد که میان عمل و مجازات، تناسبی برقرار شده است؟ و دیگر آنکه با چنین راه میان‌بر زدن به سوی بهشت، اصولاً احکام تکلیفی از چه ضمانت اجرایی در بین مکلفین برخوردار خواهد بود؟

- رابعاً: باید کشف شود که اساساً چه ارتباط عقلی و منطقی میان روشن کردن شمع و پایان یافتن ماه صفر وجود دارد و یا اینکه فایده و ثمره‌ی عملی و یا اجر معنوی آنانی که حتی قرن‌ها پس از رحلت پیامبر اعظم (ص) با انجام دق‌الباب، ایشان را صدا زده و از پایان یافتن ماه صفر خبر می‌دهند چیست؟

- خامساً: در جواب حلی باید گفت که: روایت مزبور، نه تنها ناظر به شوم بودن ماه صفر نمی‌باشد بلکه این روایت از دو مشکل فقه‌الحدیثی یعنی عدم توجه به سبب صدور حدیث و دیگری تقطیع حدیث رنج می‌برد که متأسفانه تقطیع نادرست و نابجای این روایت از سوی راویان، باعث فهم ناقص این روایت و غفلت از قرائن صدور حدیث شده است. اصل روایت به نقل از ابن عباس چنین وارد شده است: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ فِي مَسْجِدِ قُبَا وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكُمْ السَّاعَةَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلَمَّا سَمِعُوا ذَلِكَ قَامَ نَفَرٌ مِنْهُمْ فَخَرَجُوا وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يُحِبُّ أَنْ يَعُودَ لِيَكُونَ هُوَ أَوَّلُ دَاخِلِ الْجَنَّةِ فَعَلِمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَقَالَ لِمَنْ بَقِيَ عِنْدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ سَيَدْخُلُ عَلَيْكُمْ جَمَاعَةٌ يَسْتَبْقُونَ فَمَنْ بَشَّرَنِي بِخُرُوجِ آذَارِ فَلَهُ الْجَنَّةُ فَعَادَ الْقَوْمُ وَدَخَلُوا وَمَعَهُمْ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ لَهُمْ فِي أَيِّ شَهْرٍ نَحْنُ مِنَ الشُّهُورِ الرَّؤْمِيَّةِ فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ قَدْ خَرَجَ آذَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ صَ قَدْ عَلِمْتُ ذَلِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ وَلَكِنْ أَحْبَبْتُ أَنْ يَعْلَمَ قَوْمِي أَنَّكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَكَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ وَأَنْتَ الْمَطْرُودُ مِنْ حَرَمِي بَعْدِي لِمَحَبَّتِكَ لِأَهْلِ بَيْتِي فَتَعِيشُ وَحَدَّكَ وَتَمُوتُ وَحَدَّكَ وَ يَسْعُدُ بِكَ قَوْمٌ يَتَوَكَّلُونَ تَجْهِيْزَكَ وَدَفْنِكَ أَوْلَئِكَ رَفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ الْخُلْدِ الْتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ» (صدوق، معانی الاخبار، ۲۰۵؛ علل الشرایع، ۱/۱۷۶).

همچنان که پیداست در این روایت از یکسو هیچ اسمی از ماه صفر به میان نیامده و از سوی دیگر، کل حدیث در مقام بیان مناقب ابوذر و تمجید از موضع‌گیری به‌جا و حمایت‌های وی از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) و حوادث بعد از آن است که آن حضرت در قالب اخبار غیبی و در حضور تعداد کثیری از صحابه در حق ابی‌ذر بیان می‌دارد. (غفاری، ۲۴۶)

از اینرو با توجه به پیشینه‌ی مسئله سعد و نحس در فرهنگ اسلامی پیداست که انگاره‌ی نحوست ماه صفر آن‌چنان که در اذهان عمومی جای گرفته است نه مبنای روایی دارد و نه مبنای عقلی، چرا که عقلاً امکان ندارد خدایی که خیر و خالق خیر است، بلاوجه ماهی از ماه‌های سال را منحوس و شوم خلق کند بدون آنکه فایده و ثمره‌ای بر آن مترتب باشد و چنانچه گفته شود که مسئله نحوست این ماه از سوی شیخ عباس قمی نیز طرح گردیده باید گفت که: ایشان فقط در مقام بیان گزارش و نقل قول است، نه اینکه خود به آن اعتقاد داشته و بدان تصریح کرده باشد: «بدان که این ماه معروف به نحوست» (قمی، ۴۸۵)

لذا این احتمال که انگاره نحوست ماه صفر ریشه در عقاید و باورهای جاهلیت قبل از اسلام داشته باشد بعید نیست، چرا که این ماه، در ردیف اولین ماهی است که پس از ماه‌های حرام واقع شده که در آن قتال حرام بوده است. از این رو ماه صفر در نقطه‌ی شروع جنگ‌ها و خونریزهای عصر جاهلیت قرار گرفته که به لحاظ وقوع حوادث تلخ و جبران ناپذیر در آن به‌طور مطلق یا نسبی، شوم و نحس قلمداد می‌شد.

۷- نتایج مقاله

۱- آیات فراوانی از قرآن با الفاظ و تعبیر گوناگون به بیان منزلت و مرتبت رفیع عقل پرداخته و صراحتاً در مقام دفاع از خردورزان و متفکرین برآمده و از مردم خواسته تا درباره نشانه‌های الهی، آموزه‌های اخلاقی و همچنین تشریحات دینی، به تعقل و تدبر روی آورند.

۲- عترت طاهره (ع) نیز در سیره‌ی نظری و عملی خویش همواره در تبیین منزلت و کارکردهای عقل و براهین عقلی، همسو و همصدا با کلام وحی برآمده‌اند؛ به گونه‌ای که از عقل به‌عنوان حجت باطنی و پیامبر درونی انسان‌ها یاد کرده‌اند.

۳- از نقش‌ها و کارکردهای راهبردی عقل در عرصه‌های مختلف دین‌شناخت به‌ویژه در قلمرو پالایش معارف روایی از اوهام و خرافات و حرکت در مسیر نقد احادیث نباید غفلت کرد. این امر در حوزه‌ی خداشناسی، پیامبرشناسی و قصص تاریخی با رویکرد خرافه زدایی از اهمیت و ضرورت بیشتری برخوردار خواهد بود.

۴- علی‌رغم اعتقاد و کاربست فراوان معیار عقل و استدلالات عقلی در منقولات روایی از سوی دانشمندان، خطر نفوذ و ورود خرافه‌ها و افسانه‌های سُست و موهوم در قلمرو روایات و متون حدیثی را باید جدی گرفت.

۵- نظر به اهمیت مسائل فرهنگی، روایات مربوط به تردید نبی اکرم (ص) در آغازین دریافت و حیانی خویش، تبعیض نژادی مذمت و اقوام و نیز نحوست ماه صفر با معیار عقل مورد بررسی و سپس رهیافت جعل و خرافه در این دست از روایات مورد تأکید قرار گرفت.

کتابشناسی

۱- قرآن کریم

- ۲- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، *الموضوعات من الاحادیث المرفوعات*، ریاض: مكتبة اضواء السلف، ۱۴۱۸ق.
- ۳- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *النکت علی کتاب ابن الصلاح*، ریاض: دارالرایه، ۱۴۰۸ق.
- ۴- ابن حنبل، احمد، *مسند احمد بن حنبل*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- ۵- ابن سعد، *الطبقات الکبری*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق.
- ۶- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۷- امین مصری، احمد، *ضحی الاسلام*، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۵۱ق.
- ۸- انصاری، محمد علی، *الموسوعه الفقہیہ المیسره*، قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
- ۹- بخاری، محمد بن اسماعیل، *الجامع الصحیح (صحیح البخاری)*، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
- ۱۰- تمیمی، عبدالواحد، *شرح غرر و درر آمدی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۱۱- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، بیروت: دارالعلم، ۱۴۰۷ق.
- ۱۲- حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*، تهران: کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۷ق.
- ۱۳- همو، *الاثنا عشریہ*، قم، دارالکتب العلمیہ، بی تا.
- ۱۴- خطیب بغدادی، احمد بن علی، *الکفایة فی علم الروایه*، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۵ق.
- ۱۵- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۲ق.
- ۱۶- رفیعی محمدی، ناصر، *درسنامه وضع حدیث*، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۴ش.
- ۱۷- سبحانی، جعفر، *الحديث النبوی بین الروایة و الدرایة*، قم: مؤسسة الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۹ق.
- ۱۸- سید مرتضی علم الهدی، علی بن حسین، *رسائل الشریف المرتضی*، قم: دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۷۹ق.
- ۱۹- سید رضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، ترجمه‌ی محمد دشتی، قم: دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۹ش.
- ۲۰- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، *علل الشرایع*، نجف، المکتبة الحیدریه، ۱۳۸۶ق.
- ۲۱- همو، *معانی الاخبار*، به تحقیق: علی اکبر غفاری صفت، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۶۱ش.
- ۲۲- همو، *من لا یحضره الفقیه*، قم: جامعه‌ی مدرسین، ۱۴۰۴ق.
- ۲۳- شیخ طوسی، محمد بن حسن، *تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه*، تهران: دارالکتب العلمیہ، ۱۳۹۰ق.
- ۲۴- طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۷ش.
- ۲۵- طبرانی، سلیمان بن احمد، *المعجم الکبیر*، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۲۶- طبرسی، امین الاسلام، *مجمع البیان فی علوم القرآن*، تهران: انتشارات ناصر خسرو، بی تا.
- ۲۷- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، قاهره: مطبعة الاستقامة، ۱۳۵۸ق.
- ۲۸- طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، به تحقیق: سید احمد حسینی، قم: مکتب النشر الثقافة الاسلامیة، ۱۳۶۷ش.

- ۲۹- طائی، نجاح، نظریات الخلیفتین، بیروت: الهدی، ۱۴۱۸ق.
- ۳۰- عسکری، سید مرتضی، یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، ترجمه‌ی عظامحمد سردار نیاء، دانشکده اصول‌الدین، ۱۳۷۸ش.
- ۳۱- غزالی، ابو حامد محمد بن محمد، المستصفی من علم الاصول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
- ۳۲- همو، احیاء علوم‌الدین، حلب: دارالوعی، ۱۴۱۹ق.
- ۳۳- غفاری، علی اکبر، تلخیص مقیاس الهدایه، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۶۹ش.
- ۳۴- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.
- ۳۵- قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- ۳۶- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، قم: انتشارات ام اییها، ۱۳۷۸ش.
- ۳۷- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تحقیق: علی اکبر غفاری صفت، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
- ۳۸- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسه‌ی الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- ۳۹- مسعودی، عبدالهادی، وضع و نقد حدیث، تهران: انتشارات سمت و قم: دانشکده علوم حدیث، ۱۳۸۸ش.
- ۴۰- معروف الحسنی، هاشم، اخبار و احادیث ساختگی، ترجمه‌ی حسین صابری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۲ش.
- ۴۱- نجمی، محمد صادق، سیری در صحیحین، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۵ش.
- ۴۲- نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، نجف: منشورات جامعه‌ی النجف الدینیة، ۱۳۸۳ق.
- ۴۳- نصیری، علی، روش شناسی نقد احادیث، قم: مؤسسه‌ی وحی و خرد، ۱۳۹۰ش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی